# رسالهٔ ترانه *

در بیانِ رباعي و وجهِ حصرِ آن باوزانِ بیست و چارگانه و ضابطهٔ استخراجِ آن *
از تالیفاتِ مولوي آغا احمد علئ احمد مدرّسِ مدرسهٔ عالیهٔ کلکتّه *

بسم الله الرّحمن الرّحیم

حامدا و مصلّیا *

بدان‌که باتّفاقِ جمیع اربابِ فن رباعي همچو مثنوي و غزل و تخلّص و ردیف و حاجب از مخترعات عجم است * در تذکرهٔ دولتشاه سمرقندي نوشته حکایت کنند که یعقوبِ ابنِ لیثِ صفّار در دیار عجم اوّل کسے که بر خلفاي عبّاسیّه خروج کرد او بود * پسرے کوچک داشت و بغایت او را دوست میداشت * روزِ عید آن کودک با کودکان جوز می باخت * امیر بسرِ کودکان رسید و بتماشای فرزند ساعتے بایستاد * فرزندش جوز بینداخت * هفت جوز بگو افتاد * یکے بیرون جست * امیرزاده نا امید شد * پس از لمحهٔ آن جوز نیز بر سبیلِ رجع القهقری بجانبِ گو غلطان شد * امیرزاده مسرور گشت و از غایتِ ابتهاج بر زبانش گذشت * مصرع *

غلطان غلطان همي رود تا لبِ گو * یعقوب را این کلام بمذاق خوش آمد * ندما و وزرا را حاضر کرد و با ایشان درمیان آورد که این را چه باید گفت * گفتند این از جنسِ شعراست وباتّفاق بتقطیع و تحقیق مشغول شدند و این مصراع را نوعے از هزج یافتند * مصراعے بتقطیع موافقِ آن برین مصراع افزودند و یک بیتِ دیگر موافقِ آن ضم ساختند و دوبیتی نام کردند تا فضلا لفظِ دوبیتی را نیکو ندیدند * گفتند که این چهار مصراع است رباعی نیز می‌شاید گفتن * و چندگاه اهالي و افاضل برباعي

خلفای عبّاسیّه خروج کرد و در سنهٔ ۲۵۵ دو صد و پنجاه و پنج وفات یافت و مدّتِ سلطنتِ او پانزده سال و پنج ماه بود انتهی * و استاد رودکي از ندمای امیر نصرِ ابنِ احمدِ سامانی بوده است و امیر نصر در سنهٔ ۳۳۱ سیصد و سی و یک جان بجان‌آفرین سپرد *

در وجهِ تسمیهٔ رباعي به ترانه میتوان گفت که ترانه در لغت بمعنئ سرود و نغمه ونوعی از سرود است و چون این قسمِ نظم را بیشتر می‌سرایند بدین‌نامش خواندند * وبعضے نوشته اند که اربابِ موسیقي رباعی را ترانه گویند * و صاحبِ مخزن‌الفوائد گفته اربابِ نشاطِ فارس ترانه‌سرائي را بسیار دوست میدارند زیراکه نهایت هوش‌ربای مستمعان واقع گردید * وفی میزان الوافی الرّباعی استخرجه علماء العجم، من‌الهزج المثمّن‌الاخرب والاخرم، ویقال‌له ترانه وهو احلی من‌مُلَحِ الاغاني، واشهی من رُضابِ الغواني، یُدیر الانسَ بین الاحبّه، ویحُلّ من‌القلوب ارقاق محلّ‌الحَبّه، وله وزن الطف من‌سجع الحمام، وارقّ من‌ماء الغمام، یکفُلُ باسکار النّفوس، ولا راح ولا کوءس، وبالجملة هو جنس بدیع من‌المنظوم، یهیّج الحذان والصّبابه، ویحلّل عُقَد القساء والصّلابه، یکاد النّسیم یتشبّه بلطافته، والوجدان الصّحیح یکلَف بسلافته، انتهي* وملّا جامي قدّس‌سرّه السّامی در رسالهٔ عروض میفرماید وزنِ دوبیتی را که رباعي وترانه نیزگویند ازوزنِ اخرم واخربِ بحرِ هزج بیرون آورده اند و آن وزنے بسیار خوش و نظمے بغایت دلکش است * از اوزانِ شعر همین وزن است که استادان نظم بآن وزن را حدّ معیّن مقرّر فرموده اند و از غایتِ لطافتِ آن بر دو بیت اقتصار نموده انتهی* در گلستانِ سخن گفته که وجهِ بنای این نظم بر دو بیت اینچنین نوشته اند که هرگاه شاعر این وزن را اختراع کرد دران وقت اوبغایتِ فرح و انبساط بوده است و در زهره وعطارد نظرِ تسدیس یا تثلیث و در آفتاب و مشتري نظرِ تثلیث بوده * وخاص وعام ازین وزن خیلے محظوظ بودند* او این نظم را بر دو بیت اختصار کرد تا طولِ سخن در طبیعتِ سامع ملال نیارد انتهي *

مشغول بودند خوش خوش باصناف سخن در پیوستند * امّا شعر فارسی بروزگار آلِ سامان رونق یافت و استاد ابوالحسن رودکي درین علم سرآمدِ روزگار بود و قبل ازو شاعرے که در فارس صاحب دیوان باشد نشنوده‌ایم انتهی * و همچنین است در مجمع الصّنائع و هفت قلزم* ملّا حسینِ کاشفی در رسالهٔ بدائع الافکار رقم کرده بعضے از بلغا رباعي را ترانه گفتند بسبب آنکه منشئ آن کودکے تر و تازه بود چنانچه در بعضِ کتبِ این فن بتفصیل مسطوراست انتهی * برخے رباعي را از اختراعِ استاد رودکي دانند چنانچه در مخزن الفوائد مرقوم است که اوزانِ رباعي که آنرا دوبیتی و ترانه گویند اهلِ عجم از بحرِ هزج برآورده اند * و محمّدِ ابنِ عیش خوارزمی نوشته که روزے استاد رودکي در راهے میرفت * در اثنای راه دید که چند کودک باهم جوزبازي میکنند و بعضے اشخاص را نیز بتماشای ایشان مشغول یافت * کودکے یازده ساله نهایت بدیع الجمال لطیف الاعتدال مطبوع الحرکات مرغوب السّکنات فصیح اللّسان بلیغ البیان جوزها را بگو انداخت همه جوز بگو درآمدند مگر یک جوز از گو بیرون رفت و غلطان غلطان بگو می‌آمد * کودکِ جوز انداز در کمالِ بشاشت گفت * مصرع * غلطان غلطان همي‌رود تا بن گو * استاد رودکي را این کلماتِ فصیح و بلیغ بغایت پسندِ خاطر افتاد * چون تأمّل کرد و غور نمود در علمِ عروض موزون یافت و بیست و چهار وزن از بحرِ هزج استخراج نموده دوبیت گفت و ترانه نام نهاد * تمّ کلامه * در حاشیهٔ مجمع الصنائع گفته این اوزانِ رباعی را موجد اهلِ عجم اند و رباعي را ترانه نیز نامند و این لفظ مرکّب است از تر بمعنئ کلام مؤثّر و آنه کلمهٔ نسبت * چون رودکي اوّلا موجدِ این طرز شده بسیار زنانِ دوشیزه در تعشّقِ او ترکِ ننگ و ناموس کردند انتهی * صاحب معیار البلاغت درین جوزبازي استاد رودکي را تماشائی و موجدِ رباعی و کودکِ جوزباز قائلِ مصرعه را پسر امیر یعقوب ابنِ لیثِ صفّار نگاشته و طرفه خاطے روا داشته چه در حاشیهٔ مجمع الصّنائع نوشته که امیر یعقوب نام پادشاهے است که در دیارِ عجم بر

* شعر *

دیگر هردو محذوف برینگونه

ای یارِ گرامي . آخر تو کجائي

و این در حکمِ یك مصراع نیست وکوتاه‌ترینِ وزنهای هزج است *

* شعر *

دیگر جائیکه عروض پدید نبود وضرب فعولْ برینگونه

یکباره چندین جاهل وخونخواره مباش

* شعر *

دیگر عروض همان وضرب فَعَلْ برینگونه

داني که دل از تو نشود سیر مرا

* شعر *

دیگر عروض همچنان وضرب فاعْ وماقبلش سالم برینگونه

مشتاب برفتن صنما لختی باش

دیگر عروض همچنان و ضرب فعْ برینگونه * شعر * داني که دلم سیر ز تو کي گردد *

و این همه چهار یك وزن است بروزنِ یك مصراعِ ترانه * پس بحقیقت اوزانِ مربّعات چهار اند * و آنچه ازین وزنها مانندِ یك مصراعِ مثمّن است متاخّران استعمال کمتر کنند و قدما بران شعر بسیار گفته اند و ایشان هر مصراعے را قافیه می‌آورده اند و آنرا بیتے می شمرده‌اند مانندِ رجزِ مشطور یا بیتهای معقّد از اشعارِ تازیان که آنرا منتصفی معیّن نباشد * و بدین سبب ترانه را قدما چهار بیت می گرفته اند و آنرا چهار بیتی خوانده اند وبتازي رباعي و در هرچهار قافیه آوردن لازم می شمرده اند * امّا بنزدیك متاخّران چون مربّعات این اوزان مستعمل نیست این اوزان متروك است و هر بیتے را ازین ابیات مصراعے مي‌شمرند و رباعي را دوبیتی میخوانند و مصراعِ سوم را خصي خوانند و قافیه شرط نمي‌نهند * تمّ افادته * ملّا حسینِ کاشفي در بدائع الافکار گفته که رباعي ازان جهت گفتند که بحرِ هزج در اشعارِ عرب مربّع الاجزا است پس هریك ازان وزن بمثابهٔ دو بیتِ مربّع است و مجموع چهاربیت بود از هزجِ مربّع الاجزا بزعمِ عرب امّا فارسیان این را دوبیتي خوانند انتهی * درمجمع الصّنائع نوشته که رباعی را دوبیتی

ملّا حسین کاشفي گوید رباعي را بتصریع بیتِ اوّل ضرورت است * پس اگر مصراعِ سوم نیز مقفّي باشد آنرا رباعيِ مصرّع گویند ومصراعِ سوم اگر بے قافیه باشد آنرا خصی خوانند انتهی * در مجمع الصّنائع است مصرعِ سوم اورا قافیه شرط نیست * در هفت‌قلزم است واگر باشد این را رباعيِ ترانه نامند * و فی میزان الوافی الاصحّ انّ القافیة لا تشترط فی المصراع الثّالث منه انتهی* ودر مخزن الفوائد گفته اگر مصرعهٔ سومین رباعی قافیه داشته باشد مستحسن است انتهی* و هکذا في معیار البلاغة * صاحبِ جامع الصّنائع گوید قافیه در مصرعِ سوم شرط نیست لیکن صنعت است * فقیر میگویم از مطالعهٔ رباعیاتِ متقدّمین ومتاخّرین معلوم میشود که درپیشینیان تصریعِ بیتِ دوم واجب بوده است چنانکه دردیوانِ عنصری وهمعصرانِ او هیچکدام رباعی بنظر نیامده که مصرّع نباشد * وپسینان یعنی خاقاني و انوري و کمال اسمٰعیل ونظامي رحمهم اللّٰه ودیگر متاخّر مصرعِ سوم را قافیه شرط نمی‌نهند بلکه کمتر مصرّع گویند چنانکه رباعیاتِ عمرِخیّام که وفاتِ او درسنهٔ (۵۱۷) پانصد و هفده بوده است بیشتر غیرمصرّع است * محقّقِ طوسی که وفاتِ او درسنهٔ(۶۷۲)ششصد وهفتاد ودو نوشته اند درمعیارالاشعار جائے که مربّعاتِ هزج را شرح میدهد میگوید *

* شعر *

عروض وضرب هردو سالم برینگونه

اکنون که چنین زارم — بر من نکني رحمت

و این مانندِ یک مصراعِ مثمّن است *

* شعر *

دیگر هردو مقصور و رکنِ ابتدا اخرب نشاید برین گونه بود

من بےتو چنین زار — تو ازدور همی خند

* شعر *

دیگر عروض سالم وضرب محذوف برینگونه

چندین چه کنی تندل ' مارا چه فریبی

و این هردو همچنانست که در اوّل گفته شد *

راقم الحروف احمد گوید تحقیق آنست که اصلِ وزنِ رباعي که بیست و چار نوشته‌اند مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولْ، باشد * و چون دریں وزن مفاعلن بجاي مفاعیلُ اوّل موجبِ اختلافِ وزن نیست مفعولُ مفاعلن مفاعیلُ فعولْ هم می‌آرند * و نیز چون یك ساکن و دو ساکن در آخرِ مصرع باعثِ اختلافِ وزن نمی‌باشد فعَلْ بجای فعولْ هم می‌آید * پس این چهار وزن بتحقیقت یکی است که همگي بیست حرف دارد. یا بیست و یك * در هریکی از مصاریع رباعي عددِ حروفِ ملفوظ همین خواهد بود نه کمابیش * گاهے در رکنِ ثاني و ثالث که هر دو مکفوف اند یعني مفاعیلُ مفاعیلُ قاعدهٔ تسکین روا دارند و مفاعیلُمفاعیلُ کنند و مفاعیلن مفعولُ بجاي آن نهند * پس این شش وزن باشد مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولْ * مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعَلْ * مفعولُ مفاعیلن مفعولُ فعولْ * مفعولُ مفاعیلن مفعولُ فعَلْ * و مفعولُ مفاعلن مفاعیلُ فعولْ * مفعولُ مفاعلن مفاعیلُ فعَلْ * و وقتے در رکنِ ثالث و رابع تسکین کنند و از مفاعیلُ فَعولْ مفاعیلُفْعولْ و از مفاعیلُ فعَلْ مفاعیلُفْعَلْ سازند و بجای مفاعیلُفعولْ مفاعیلن فاعْ و بجای مفاعیلُفْعَلْ مفاعیلن فعْ نهند * و دریں نیز بجاي دو رکنِ حشو یعني مفاعیلُ مفاعیلن بقاعدهٔ تسکین مفاعیلن مفعولن آرند * پس این هم یعنی مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلن فاعْ ، مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلن فعْ ، مفعولُ مفاعیلن مفعولن فاعْ ، مفعولُ مفاعیلن مفعولن فعْ ، و مفعولُ مفاعلن مفاعیلن فاعْ ، مفعولُ مفاعلن مفاعیلن فعْ ، شش باشد * و دو شش دوازده * و شجرهٔ اخرب بر همین دوازده وزن مشتمل است *

اوزانِ شجرهٔ اخرم نیز از همان اصل یعني از مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولْ، یا فعَلْ، بذریعهٔ همان قاعدهٔ مذکوره حاصل می‌شود * اگر در رکنِ اوّل و دوم تسکین کنند مفعولن مفعولُ مفاعیلُ فعولْ، یا فعَلْ، گردد * همچنین اگر در ثاني و ثالث نیز تسکین کنند مفعولن مفعولن مفعولُ فعولْ، یا فعَلْ، شود * و غافل نباید بود که دریں شجره نیز اگر در رکنِ ثالث و رابع قاعدهٔ تسکین بعمل آرند مفاعیلن فاعْ، فعْ یا مفعولن فاعْ، فعْ شود *

وچهار مصرعي نيز نامند* ومحشيِ آن گفته که رباعي منسوب است برباع بمعني چهار چهار يعني در هر رباعي چهار چهار مصرعه باشد * و در چار شربت آورده که رباعي را همگي شعراى عرب مقبول داشته اند و طبع آزمائيها دران کرده اند * چون در عجم نام آن دوبيت مشهور بود در عرب هم بهمين نام شهرت پذيرفت انتهي * در فارسي دوبيتي بيا و در عربي دُبيت بدون واو گويند في ميزان الوافي الرّباعي المشتهر بالدّبيت الخ* و ابنِ خلّکان جائے که رباعيِ يکے از شعراى عرب ذکر کرده گفته من دُبيتاته * .

له اربعة و عشرون وزنا و ارکانه عشرة کامله مفاعيلن ، مفاعيلُ ؛ مفاعلن ، فاعلن ، مفعولن ، مفعولُ ، فعولُ ، فعلْ ، فاعْ ؛ فعْ ، کما في سائر کتب العروض و تشريحِ ارکانِ آن برسالهٔ عروضِ سيفي حواله مي‌کنم فليطالع ثمّه *

## شجرهٔ اخرب*

صدر و ابتداى اين مفعولُ بود* و رکنِ ثاني مفاعيلُ يا مفاعيلن و وقتے مفاعلن * و عروض و ضرب فعولْ يا فعَلْ و نيز فاعْ يا فعْ و شرط کرده اند که ماقبلِ فعولْ و فعَلْ مفاعيلُ باشد يا مفعولُ وهمچنين ماقبلِ فاعْ وفعْ مفاعيلن بود يا مفعولن * رکنِ ثاني اگر مفاعيلُ باشد رکنِ ثالث هرآئينه مفاعيلُ يا مفاعيلن خواهد بود نه ديگر * و همين حال است هرگاه رکنِ ثاني مفاعلن بود * و اگر رکنِ ثاني مفاعيلن بود رکنِ ثالث هرآئينه مفعولُ يا مفعولن باشد نه غير *

## شجرهٔ اخرم *

صدر و ابتداي اين مفعولن* و رکنِ ثاني مفعولُ يا مفعولن و وقتے فاعلن باشد * ودرعروض وضرب و دررکنِ ثالث با شجرهٔ اخرب موافق است * اگر رکنِ ثاني مفعولُ باشد رکنِ ثالث هرآئينه مفاعيلُ يا مفاعيلن خواهد بود نه ديگر * همچنين هرگاه رکنِ ثاني فاعلن باشد * و اگر رکنِ ثاني مفعولن است رکنِ ثالث هرآئينه مفعولُ يا مفعولن بود نه غير* اين است آنچه از کتب عروض مستفاد مي‌شود *

جمع نمی توان نمود * و آن تکلّف درشعر است * انتهی * و مرزا قتیل در چار شربت گفته که این قید موافق عروضیان است و در کلام اساتذه اخرم با اخرب اکثر جمع شده * تمّ کلامه *

چون طرح رباعي بر همین مصرعه * غلطان غلطان همي رود تا لب گو * انداخته شد و این در یکی از اوزان بیست و چارگانه است که بحسب قواعد عروض یکی است و شعرای متقدّمین و متاخّرین بیشتر رباعیات بر همین بیست و چار وزن گفته اند بنابر این رباعي بدین اوزان بیست و چارگانه گونهٔ اختصاص پیدا کرده * و ازینجا است که در کتب عروض رباعي همین در بحر هزج مثمّن اخرب و اخرم مذکور است * و همین اختصاص را شاعری بنظم مي آرد * رباعي *

شیطان بچهٔ خبیث دي بر سر راه  پرسید ز من وزن رباعي ناگاه
در هیأت او دیدم و گفتم فی الحال  لا حولَ و لا قوّةَ الّا بالله

امّا ازین آن مراد نمي تواند شد که رباعي بهمین یک وزن لا حول و لا قوّة الّا بالله که بر وزن مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلن فاع است مي باشد بل نوع آن که مجموع اوزان بیست و چارگانه است و گرنه اوّل مصرع این رباعي که بوزن لا حول و لا قوّة الّا بالله نیست باید که بر وزن رباعي نباشد * و آنچه در مرآة الخیال گفته اگرچه رباعي را بیست و چار وزن نوشته اند امّا خلاصه اش آنست که بر وزن این کلمات باشد لا حول و لا قوّة الّا بالله چنانکه بزرگی میفرماید * رباعي *

بد کردم و اعتذار بد تر ز گناه  زیرا که درو هست سه دعویّ تباه
دعویّ وجود و دعويِ قوّت و حول  لا حول و لا قوّة الّا بالله

انتهی * و هم آنچه صاحب غیاث در بیان رباعي گفته که وزنش خاص این است لا حول و لا قوّة الّا بالله و اگر برین وزن نباشد آنرا قطعه گویند * انتهي * همین اختصاص رباعي بدین نوع مراد است چنانکه صاحب غیاث خودش در رسالهٔ معراج العروض گوید که فصحای عجم اوزان رباعي که آنرا دوبیتی و ترانه نیز گویند از همین بحر هزج اختراع کرده اند و آن بهمین بحر هزج اخرب و اخرم اختصاص دارد انتهي * و هکذا في میزان الاشعار * و در

واگر در رکنِ اوّل و دوم مفعولُ مفاعلن مفاعیلُ فعولْ ، فعلْ ، یا مفعولُ مفاعلن مفاعیلن فاع ، فع تسکین کنند مفعولن فاعلن مفاعیلُ فعولْ ، فعلْ و مفعولن فاعلن مفاعیلن فاعْ ، فع گردد * پس این نیز دوازده بود و دو دوازده بیست و چهار *

## تصویر

| اوزانِ اخرب * | اوزانِ اخرم * |
|---|---|
| مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولْ | مفعولن مفعولُ مفاعیلُ فعولْ |
| مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعَلْ | مفعولن مفعولُ مفاعیلُ فعَلْ |
| مفعولُ مفاعیلن مفعولُ فعولْ | مفعولن مفعولن مفعولُ فعولْ |
| مفعولُ مفاعیلن مفعولُ فعَلْ | مفعولن مفعولن مفعولُ فعلْ |
| مفعولُ مفاعلن مفاعیلُ فعولْ | مفعولن فاعلن مفاعیلُ فعولْ |
| مفعولُ مفاعلن مفاعیلُ فعَلْ | مفعولن فاعلن مفاعیلُ فعَلْ |
| مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلن فاعْ | مفعولن مفعولُ مفاعیلن فاعْ |
| مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلن فعْ | مفعولن مفعولُ مفاعیلن فعْ |
| مفعولُ مفاعیلن مفعولن فاعْ | مفعولن مفعولن مفعولن فاعْ |
| مفعولُ مفاعیلن مفعولن فعْ | مفعولن مفعولن مفعولن فعْ |
| مفعولُ مفاعلن مفاعیلن فاعْ | مفعولن فاعلن مفاعیلن فاعْ |
| مفعولُ مفاعلن مفاعیلن فعْ | مفعولن فاعلن مفاعیلن فعْ |

و چون این همه در اصل متّحد اند و در عددِ حروف موافق اجتماعِ اوزانِ یک شجره بل هر دو شجره باهم در یک رباعی جائز است و در دوبیتیهای اساتذه واقع * سیفی نوشته بعضی گفته اند که اوزانِ شجرهٔ اخرب را با وزان شجرهٔ اخرم جمع کردن نیکو نیست انتهی * در مخزن الفوائد است از اجتماعِ مصارعِ این اوزان با یکدیگر بیت ناموزون نمی‌شود* و در مخزن العروض است بعضی گفته اند که اوزانِ دائرهٔ اخرب را با اوزانِ دائرهٔ اخرم

المصراع الثّاني على مفعولن فاعلن مفاعيلن فع ٬ والباقي على مفعولُ مفاعلن مفاعيلن فعْ * والعجب من صاحب منهج البيان حيث جعل وزنه

مفعولُ فَعَلْ مفاعلن مفعولن　　مفعولن فاعلن فَعَلْ مفعولن

مفعولُ فَعَلْ مفاعلن مفعولن　　مفعولُ مفاعلن فَعَلْ مفعولن

مع أنّ هذا ليس من اوزان الرّباعي في شيء * انتهى * و در مخزن العروض آورده بعضے گفته‌اند که اوزانِ رباعي بده هزار ميرسد و ازانجمله يکے اين است مفعولُ مفاعلن فعولن فعْلن و اين در حقيقت بر وزنِ مفعولُ مفاعلن مفاعيلن فع ٬ است از دائرهٔ اخرب ليکن وزنِ مفاعيلن مفاعيلن فعولن ٬ که از مسدّسِ بحرِ هزج است و دران وزن رباعيات بسيار گفته شده ازين دو دائره نيست * انتهى * در آتشکدهٔ آذر در حالِ بابا طاهرِ عريان مي نويسد عريان ٬ اسمش بابا طاهر ديوانه ايست از همدان ٬ وفرزانه ايست همدان ٬ احوالش در پارهٔ کتب مذکور ٬ و اخلاقش بين العرفا مشهور ٬ عاشقے شيدا ٬ وشورشِ جان از اشعارش هويدا ٬ و بزبانِ راجي بوزنِ خاصے دوبيتي بسيار گفته که اکثر ازانها امتيازِ کلّي دارد * بعضے ازانها انتخاب و ثبت شد　　* رباعي *

مگر شير و پلنگي اي دل اي دل　　بمو دايم بجنگي اي دل اي دل
اگر دستم فتي خونت وريژم　　بوينم تا چه رنگي اي دل اي دل

ايضاً
چو من يك سوته دلي پروانهٔ نه　　بعالم همچو من ديوانهٔ نه
همه ماران و موران لانه ديرن　　منِ ديوانه را ويرانهٔ نه

ايضاً
بے ته يك دم دلم خرّم نمانے　　و گر روي تو وينم غم نمانے
اگر دردِ دلم قسمت نمايند　　دلے بےدرد در عالم نمانے

ايضاً
کشي مان ار بزاري از که ترسي　　براني وربخواري از که ترسي
باين نيمه دل از کس مو نترسم　　دو عالم دل ته داري از که ترسي

ايضاً
مسلسل زلف بر رو ريته ديري　　گل و سنبل بهم آميته ديري

کشّاف اصطلاحات الفنون از جامع الصّنائع آورده که بحکم استقرا از متقدّمین و متاخّرین معلوم گشته که هر چهار مصرعه بر وزن هزج اخرب یا هزج اخرم باشد و بر اوزانِ دیگر نه * انتهی * و در مخزن الفوائد است سوای اوزانِ مقرّره رباعیات در اوزانِ دیگر که دران مثنوي و قصیده و غزل گویند گفتن درست نیست * انتهی * و شمس الدّین فقیر در حدائق البلاغت نوشته رباعي جز در بحرِ هزجِ اخرب و اخرم نمي آید * انتهي * وهکذا في وافیته * و در گلستانِ سخن است اگر رباعي برین اوزان نباشد آنرا رباعي نخوانند در اصطلاح * انتهی *

نزدِ بعضے رباعي بآن اوزانِ بیست و چارگانه اختصاص ندارد * صاحبِ مخزن الفوائد (با آنکه با قولِ او خودش که در اختصاص مرقوم شده منافاتِ کلّي دارد) میگوید که دیگر اوزانِ رباعي ماوراي اوزانِ مسطوره بسیار هستند که اکثر در میانِ شعرا مروّج اند مفعولُ مفاعلن فعولن فعِلن مکسور العین * مفعولُ مفاعلن فعولن فعْلن بسکونِ عین * مفعولُ مفاعلن فعولن فعِلات مکسور العین * وهمچنین اوزانِ رباعي بسیاراند * انتهي * میگویم این سه وزن را از جملهٔ ماوراي اوزانِ مقرّره گفتن سهو است و از قبیلِ تقطیعاتِ غیرحقیقي است چه مفعولُ مفاعلن فعولن فعِلن بکسرِ عین در حقیقت همان مفعولُ مفاعلن مفاعیلُ فعَل است * ومفعولُ مفاعلن فعولن فعِلات بکسرِ عین در واقع همان مفعولُ مفاعلن مفاعیلُ فعولْ است * ومفعولُ مفاعلن فعولن فعْلن بسکونِ عین بے شک همان مفعولُ مفاعلن مفاعیلن فع ' است * چنانکه سیفي هدایت کرده جائے که نوشته بعضے گفته اند اوزانِ رباعي بده هزار میرسد و ازانجمله اینکه مفعولُ مفاعلن فعولن فعْلن و این را مثال آورده * العاشق في هواكَ ساهٍ ساهر * تقطیعش العاش مفعولُ قفي هوا مفاعلن کساهن فعولن ساهر فعْلن شك نیست که این مصرعه را چنین تقطیع میتوان کرد العاش مفعولُ قفي هوا مفاعلن کساهن سا مفاعیلن هر فع * تمّ افاضته * و در رسالهٔ عروض با قافیه نوشته * رباعي *

لا طاقة لی بذا الجفا و الهجر ... یا من حلّوا و خیّموا في صدري
النّوم جفا الجفون لمّا غبتم ... عنّي وبقیتُ حائرا في امري

ز سکّه نامِ خدا و رسول بیرون کرد — بنامِ خویش رخِ سرخِ زر نمود سیاه

ایضاً نمازِ جمعه بحکمِ قلندر ست حرام — بدین دلیل که هفتاد پاره شد اسلام

دوپاره ساجده بودند پیش ازین دوگروه — یکے خوارج و دوّم روافضِ بد نام

آنانکه رباعي را بهمان اوزانِ بیست و چارگانه مختص دانند امثالِ این دو بیتها را رباعي نخوانند * چندے ازانان این همه را قطعه نامند و قطعه را عام دارند ازینکه بیتِ اوّلش مصرّع باشد یا غیرمصرّع چنانکه صاحبِ غیاث در بیانِ رباعي گفته که اگر بر وزنِ لاحول الخ نباشد آنرا قطعه گویند و در بیانِ قطعه نوشته که قطعه در اصطلاحِ شعرا دو بیت یا زیاده مطلع دارد یا ندارد گویا که آن پاره از غزل و قصیده بریده شده است * انتهي * و هکذا في معیار البلاغة و المنهاج *

لیکن این تعمیم خلافِ قولِ مشهور و رایِ جمهور است * ملّا حسینِ کاشفي در بدائع الافکار گوید قطعه در اصطلاح مقدارے باشد از شعر که مجرّد بود از تصریعِ مطلع * انتهی * و در کشّاف الاصطلاحات مرقوم است القطعة هي عبارة عن ابیات متّحدة الوزن و القافیة ولا مطلعَ لها و تکون القافیة فی المصرع الثّاني في کلّ بیت کذا في جامع الصّنائع * تمّ کلامه * و هکذا في میزان الوافي * و در مجمع الصّنائع نوشته قطعه در اصطلاح ابیاتے چند است که متّحد اند در قافیه و وزن و مطلع ندارد زیراکه اگر مطلع باشد خالي از دو حال نیست اگر متجاوز است از دوازده بیت قصیده است واگر کم ازانست غزل است * انتهي * و همین است در گلستانِ سخن * و در مؤیّد الفضلا نوشته قطعه دو بیت پس زیاده که دران مطلع نباشد همچو غزلِ سر بریده * انتهی * و هکذا في المدار و الکشف * و در مخزن الفوائد است قطعه را از برای آن قطعه گویند که از مطلع قافیه منقطع شده * اگر مطلعِ قصیده یا غزل را دور کنند قطعه جلوه‌گر شود * انتهی * و هکذا في مرآة الخیال *

من میگویم نه آن ( یعنے هر دو بیت که بر وزنِ لاحول نباشد مطلع دارد یا ندارد آنرا قطعه گویند ) کلّیّه است و نه این ( یعنے عدمِ تصریع در قطعه ) * راستي اینست

پریشان چون کری آن تارِ زلفان     بهر تارے دلے آویته دیری

ایضا نسیمے کز بنِ آن کاکل آئے     مرا خوشتر ز بوی سنبل آئے

چو شو گیرم خیالت را درآغوش     سحر از بسترم بوی گل آئے

آذرِ اصفهانی مؤلفِ آتشکده اینجا بیست و پنج رباعی که همه بهمین وزنِ مثنوی شیرین‌خسرو است نوشته من بنقلِ همین چند اکتفا میکنم * این دو بیت نیز بهمین وزن است     * عرفی شیرازی *

جهان جام و فلک ساقی اجل می     خلائق باده نوشِ مجلسِ وی

خلاصی نیست عرفی هیچکس را     ازین جام وازین ساقی ازین می

همچنین است این دو بیتها که بیتِ اوّلش مصرّع و در غیرِ اوزانِ بیست و چارگانه است

ازین مه‌پارهٔ عابدفریبے     ملایک‌صورتے طاؤس‌زیبے

که بعداز دیدنش صورت نه‌بندد     وجودِ پارسایان را شکیبے

ایضا تا مرد سخن نگفته باشد     عیب و هنرش نهفته باشد

هر بیشه گمان مبر که خالیست     باشد که پلنگ خفته باشد

ایضا دو بامداد گر آید کسے بخدمتِ شاه     سوم هرآینه در وی کند بلطف نگاه

آید همت پرستندگانِ مخلص را     که نا اُمید نگردند ز آستانِ اله

ایضا نه باُشتر بر سوارم نه چو اشتر زیر بارم     نه خداوندِ رعیّت نه غلامِ شهریارم

غم موجود و پریشانیِ معدوم ندارم     نفسے میزنم آسوده و عمرے میگذارم

ایضا دانی چه گفت مرا آن بلبلِ سحری     توخود چه آدمئی کزعشق بے خبری

اشتر بشعرِ عرب درحالت است وطرب     گر ذوق نیست ترا کژطبع جانوری

ایضا تو نیکو روش باش تا بدسگال     به نقص تو گفتن نیابد مجال

چو آهنگ بربط بود مستقیم     کی از دستِ مطرب خورد گوشمال

ناصرعلی * بکفر شحنهٔ دهلی قاندرست گواه     بحکمِ اشهدُ ان لا اله الاّ الله

فرد خارج از اقسام نظم می‌ماند و براي او نامے در اصطلاح نمي‌باشد *

مقوّيِ تعميم رباعي در وزن است آنکه در تعريف ديگر هيچ يکے از اقسام نظم قيد وزن ماخوذ و معتبر نيست و ما به الامتياز همين قافيه و عدد ابيات است چنانچه از تعريف غزل و قصيده و مثنوي و قطعه ظاهر است * غايت اينکه بعضے ازين اقسام به بعض وزن بيشتر واقع است و درميان سخنوران بهمان مشتهر چنانچه مثنوي که بقول جامي رح وديگر ائمهٔ فن باوزان هفتگانهٔ معيّنه دائر است و ازين لازم نمي‌آيد که اگر کدام يک مثنوي در غير اين اوزان هفتگانه واقع شده باشد آنرا مثنوي نگفته شود چنانکه مثنويِ گل کشتيِ مير نجات اصفهاني که بروزن و اسلوب و مضمون غزل عاشقانه است و در غير اوزان هفتگانه و از مثنوي جز قافيه هيچ ندارد * و نيز مرجّح جانب تعميم رباعي است امثال اين دو بيت * نه باشتر بر سوارم الخ که هرچهار مصرعه اش قافيه دارد چه مقفّي بودن هرچهار مصرعه نيست مگر از شان رباعي * وبعضے ازان دو بيتيهاي باباطاهر عريان نيز مصرّع است *

پوشيده نماند که ازان اوزان بيست و چارگانهٔ ترانه اين دوازده وزن مفعولُ مفاعيلُ مفاعيلُ فعَلْ ٬ فعولْ ٬ مفعولُ مفاعيلُ مفاعيلن فعْ ٬ فاعْ ٬ مفعولُ مفاعلن مفاعيلُ فعلْ ٬ فعولْ ٬ مفعولُ مفاعلن مفاعيلن فعْ ٬ فاعْ ٬ مفعولن فاعلن مفاعيلُ فعَلْ ٬ فعولْ ٬ مفعولن فاعلن مفاعيلن فعْ ٬ فاعْ ٬ کثير الاستعمال است امّا چهار وزن پسين نسبت بهشت پيشين قليل در رسالهٔ رباعيات حضرت ابو سعيد ابوالخير قدّس سرّه و حکيم عُمر خيّام بيشتر رباعي بهمين دوازده وزن است *

ملّا حسين واعظ کاشفي گفته بحکم آنکه به بناي رباعي دو بيت بيش نيست بايد که شاعر در ترتيب و ترکيب اجزاي آن جدّے جميل وجهدے جزيل مبذول دارد وسعي کند تا از صنائع چيزے بدان مقارن گردد * و بعضے از شعرا مقطّعات برين وزن گفته‌اند * انتهي * در کشّاف الاصطلاحات از جامع الصّنائع نقل کرده که اصل وضع رباعي برانست که در بيت دوم مقصود را بے لطيفهٔ وبے نکتهٔ و بے مثلے نيارند * انتهي *

که تعریفِ قوم چه در غزل و قصیده چه در رباعي و قطعه باعتبار اکثر الوقوع است *
امّا بعضے از اقسامِ نظم گاهے باعتبارِ مضمون نام مي یابد در مثنوي اگر ابیاتے چند
بمضمونِ غزل یا قصیده واقع شود آن چند بیت را گاهے بهمان نام میخوانند چنانکه در
لیلي مجنون وشیرین خسروِ نظامي علیه الرّحمة و بعضِ دیگروارد است که فلاني این غزل یا
این قصیده برخواند حال آنکه آن چند شعرِ مشارٌ الیه بطورِ مثنوي است * چون در ابیاتِ
قطعه وحدتِ مقصود و تعلّقِ مضمون شرط است ( چنانکه در معیار البلاغه آورده که مضمونِ
همه ابیاتِ قطعه باید که متعلّق باشد جداگانه نبود * و در میزان الوافي ست یُلتزم فیها
مقصد واحد من انواع السّوال و بیان الحاجات و الاحوال المتفرّقه * وملّاحسینِ واعظ کاشفي
در بدائع الافکار فرماید مقاصدِ متعدّده و معانيِ کثیره که در قصیده واقع است قطعه بعضے
میتواند بود ازان * انتهی *) پس بیتے چند که متعلّق المضمون واقع شود درصورتِ تصریعِ
بیتِ اوّل اگر دو باشد بصورت رباعي است و بمعني قطعه و اگر زائد بود بصورت غزل
یا قصیده است و بمعني قطعه چنانکه بعضے از قطعاتِ ابن یمین * وغالبا همین مراد باشد
آنچه در نسخهٔ دریاي لطافت نوشته که بعضے قصیدهٔ مختصر را هم قطعه گفته اند * انتهي *
این چنین قطعه باعتبارِ معني در مثنوي و غزل و قصیده هم سِمَتِ وقوع دارد هرگاه
درانها دو شعر یا زائد متعلّق المضمون واقع شود میگویند این چند شعر درینجا قطعه بند
است یا بطورِ قطعه واقع است یا باهم دست وگریبان است *

وآنچه ملّا حسینِ کاشفي گفته هر شعر که مطلعِ آن مصرّع نیست اگرچه مطوّل باشد
اسمِ قصیده بران اطلاق نکنند وآنرا قطعه گویند و آنچه مطلع آن مصرّع باشد و آنرا قطعه
خوانند چون مقطّعاتِ کتاب نصاب الصّبیان مراد معنيِ لغوي باشد نه اصطلاحي * انتهی *
و آنچه دشت بیاضي شارحِ نصاب نوشته که مراد اینجا معنيِ لغوي است زیراکه هر قطعهٔ
این کتاب پاره ایست از شعر و اوائل آنِ قافیه مرعي است و بعضے یك بیتي است * انتهي *
محلِّ تامّل باشد چه مي باید که امثالِ اینها نیز قطعهٔ اصطلاحي بود وگرنه این یك

بابا افضلِ کاشانی یا حافظِ شیرازی

کم گوی و بجز مصلحتِ خویش مگوی  چیزے کہ نپرسند تو از پیش مگوی
گوشِ تو دو دادند و زبانِ تو یکے  یعنی کہ دو بشنو و یکے بیش مگوی

خواجہ آصفی ہروی

آن حور کہ خطِّ مشکبارش پیداست  پیرامنِ گل بنفشہ زارش پیداست
[illegible]عال طراوتِ عذارش پیداست  سالے کہ نکوست از بہارش پیداست

ناصر علی در نعت گوید

پیش از ہمہ شاہان غیور آمدۂ  ہر چند کہ آخر بظہور آمدۂ
ای ختمِ رسل قربِ تو معلوم شد  دیر آمدۂ ز راہِ دور آمدۂ

حکیم قاآنی شیرازی

تو مردمکِ چشمِ منِ مہجوری  زان با ہمہ نزدیکیت از من دوری
نے نے غلطم تو جانِ شیرینِ منی  زان با منی و ز چشمِ من مستوری

حکیم عُمرِ خَیّامِ نیشاپوری

قرآن کہ بہمین کلام خوانند او را  گہ گاہ نہ بر دوام خوانند او را
در خطِّ پیالہ آیتے روشن ہست  کاندر ہمہ جا مدام خوانند او را

ایضاً می میخورم و مخالفان از چپ و راست  گویند مخور بادہ کہ دین را اعداست
چون دانستم کہ می عدوّ دین است  واللّٰہ بخورم خونِ عدو را کہ رواست

ایضاً در دہر کسے بگلعذارے نرسید  تا بر دلش از زمانہ خارے نرسید
در شانہ نگر کہ تا بصد شاخ نشد  دستش بسرِ زلف نگارے نرسید

تمّت الرّسالة و الحمد للّٰہ ربّ العالمین
وصلّی اللّٰہ علی خیر خلقہ محمّد و آلہ
و اصحابہ اجمعین *

در مخزن الفوائد نوشته بیتِ دومینِ رباعي از بیتِ اوّلین بلندتر باشد چنانچه میرزا محمّد علئ صائب گوید * شعر *

از رباعي بیتِ آخر میزند ناخن بدل * خطِّ پشتِ لب بچشم ما ز ابرو خوشترست * تمّ کلامه میگویم مصرعِ چهارم هر آئینه باید بلندتر باشد و مقصودِ اصلي و دلیل و مثل و لطیفه و نکته بیشتر در همین مصرع مذکور میشود * شاعرے گوید * رباعي *

ای اخترِ فیض را ضمیرت مطلع      طبعِ تو عروسانِ سخن را مجمع
از بسکه رباعئ تو افتاد بلند      هر مصرعِ او بود چهارم مصرع

رباعئ چند بطورِ مثال مرقوم میشود *

کمال اسمعیل      تیغ تو که بندہ میکند شاهانرا      آورد بسے براه گمرا هانرا
در دستِ تو یک قطرهٔ آبست ولیک      آبے ست ز سر گذشته بد خواهانرا

سعدي رح      هر سرو که در بسیطِ عالم باشد      شاید که به پیشِ قامتت خم باشد
از سروِ بلند هرگز این چشم مدار      بالاي دراز را خرد کم باشد

ایضا      آنرا که نظر بروي هرکس باشد      در دیدهٔ صاحب نظران خس باشد
قاضي بدو شاهد بدهد فتوئ شرع      در مذهبِ عشق شاهدے بس باشد

ایضا      مه را ز فلک بطرفِ بام آوردن      وز روم کلیسیا بشام آوردن
در وقتِ سحر نمازِ شام آوردن      بتوان نتوان ترا بدام آوردن

جامي رح      سرخي ز لبِ لعل بسنگ آوردن      وز گل بگیاه بوي و رنگ آوردن
مقصودِ دل از کامِ نهنگ آوردن      بتوان نتوان ترا بچنگ آوردن

حافظ رح      آن ترکِ پریچهره که قصدِ جان داشت      مانندِ پري چهره ز من پنهان داشت
گفتم دهنِ تنگِ تو گوئي هیچ ست      گفتا که ازین هیچ طمع نتوان داشت

غنئ کشمیري      بے فهم اگر چشم بدوزد بکتاب      نتواند دید روي معني در خواب
کي غور کنند در سخن بے مغزان      غوّاصئ بحر نیست مقدورِ حباب

نقش همه دید در مقابل اسکندر ز آینه وی از دل

رای اسکندر که ساکن است در مقابلهٔ حرف متحرّك افتد *

" Observe that in this metre a sákin letter may be used instead of a mutaḥar-
" rík, e. g., in the miṣra' چون رخصتهای بوحنیفه, where the ت in رخصتهای which
" has the jazm, must be read, as if it had a vowel, [*i. e. he wishes us to scan* چو رخص مفعولُ تهای بو مفاعلن حنیفه فعولن ].

" Thus also in the following verse of Faiszí

نقش همه دید در مقابل اسکندر ز آینه وی از دل

*Sikandar saw all things by means of his mirror ; he* (some saint) *by means of the purity of his heart*—where the ر of اسکندر, although a sákin, must be read as if it had a vowel," [*i. e. he wishes us to scan* اسکندَ مفعولُ رَ زاینه مفاعلن وَبزدل فعولن ]

But the Ghiáṣ is mistaken: the metre is not مفعولُ مفاعلن فعولن, but مفعولن فاعلن فعولن,

and we have to scan چو رخصتْ مفعولن های بو فاعلن حنیفه فعولن

and اسکندرْ مفعولن زاینه فاعلن ویزدل فعولن

Prosodical writers and teachers in India are accustomed to dispose of such exceptional verses with the remark درین بیت سکته وقع است. Just as grammarians use the words زائد, when they wish to get rid of a particle or a termination which it is difficult to explain, so do prosodical writers get hold of the word سکته, which of course does for anything. Ghiáṣ says p. 258—

سکته در اصطلاح شعرا آنکه در وزن اندکے توقّف باشد که قبیح نماید و در بعض جا ملیح پندارند*

2. *Muszári'.* A Taskín occurs in the metre called اخرب محذوف, a very common metre—

مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلانْ

which becomes

مفعولُ فاعلاتن مفعولُ فاعلانْ •

For examples vide P. P. notes to [73].

*Note to p.* ١١.

The metre of Bábá Ṭáhir i 'Uryán's curious Rubá'ís is مفاعيلن مفاعيلن فعولن.

The Dictionaries do not mention in what part of Persia the *Rájí* dialect is spok^n. Observe that مو stands for من, ما for مارا, ته for تو, وريژم for بريزم, بوينم *b*ω*vínam* for به‌بينم, وينم for بينم, سوته دل the adjective of پروانه for سوخته دل, ريته for ريخته, آميته for آميخته, آويته for آويخته, ديرن for دارند, ديري for داري, نمانے for نماند, آئے for آيد, كري for كني.

---

Errata.—On p. ١٧. l. 2 and 3 read بيش for پيش; and l. 14 read بهدين for بهمدين.

| First foot. | Second foot. | Third foot. | Fourth foot. |
|---|---|---|---|
| — — ⌣ ⌣ | — — ⌣ ⌣<br>or<br>— ⌣ — ⌣ | — — ⌣ ⌣ | —<br>or<br>═ |

Combining the 2 varieties of the first foot with each of the 3 variations of the second, we get 6 different metres of two feet; combining each of these 6 with each of the two variations of the 3rd foot, we get 12 metres of three feet; lastly combining each of these 12 with each of the 2 varieties of the 4th foot, we get 24 metres of four feet, AND NO MORE.

The most common of the 24 metres (p. ١٥) are—I, I*a*, II, II*a*, I with $T_1$, I*a* with $T_1$, I with $T_3$, I*a* with $T_3$, II with $T_3$, II*a* with $T_3$, I with $T_1$ and $T_3$, I*a* with $T_1$ and $T_3$. Observe that among the 12 common metres *adjacent* Taskíns, as $T_1$ with $T_2$ &c., do not occur. This is natural, as the too frequent occurrence of long syllables is to be avoided. The two metres with 2 adjacent Taskíns

مفعولن مفعولن مفعولن فاع or فع

are of course very rare, as they do not contain a single short syllable, i. e., to use Eastern terms, they consist only of sabab i khafífs. The poet Jámí condemns this altogether; he says in his treatise on prosody—

تالیف کلام موزون از هیچ یك ازین ارکان سه‌گانه نه آنکه با دیگرے ترکیب کنند مستحسن طباع نمي افتد نه از اسباب تنها چنانکه

هر دم دارم پیشت زاري    کز غم زارم تا کی داري

و نه از اوتاد مجرّد چنانکه

بسویم ار کني گذر    زهے عجب زهے عجب

برویت ار کنم نظر    زهے طرب زهے طرب

و نه از فواصل فقط الخ *

" No metrical language can be congenial, if 1st, it consist of neither of the 3 uçúl [sababs, watads and fácilahs]; 2nd, if it consist of a combination of these 3 uçúl with others; 3rd, if it only consist of sababs, as in the verse " har dam dáram &c. *every moment I bring my plaint before thee ; how long wilt thou let me complain ;* 4th, if it consist of watads only &c. ; 5th, if it consist of fáçilahs only &c. ;" vide also the Mutadárik metre called *Çaut ulnáqús*, P. P. 102.

Observe also that poets are allowed to use a different Rubá'í metre in each of the 4 Miçra's of any Rubá'í. Some writers do indeed deny the propriety of a mixture ( اجتماع ) between metres commencing with مفعول and مفعولن, but the usage of the best Rubá'í writers as Kamál i Içfahání, 'Omar i Khayyám, Abú Sa'íd &c., is against such a restriction.

The original forms

مفعولُ مفاعلن مفاعيلُ فعولْ or فعلْ and مفعولُ مفاعيلُ مفاعيلُ فعولْ or فعلْ

contain 21 and 20 consonants respectively; and since by Taskín no consonants are lost, each miçra' of any Rubá'í is reducible according to the rules of تقطيع to 20 or 21 consonants.

IV.—The Taskín applied to other metres.

The contractions of short syllables *within* a foot have been alluded to above. Taskíns *between* any two feet are rarer. The following are specimens of Taskíns in the metres Hazaj and Muszári'.

1. *Hazaj.* The Muṣamman metre called اخرب مكفوف

مفعولُ مفاعيلُ مفاعيلُ مفاعيل [ or فعولن ]

admits of 3 Taskíns, as the first three feet end in a vowel, and the last three feet commence with one. The Taskín between the third and fourth feet is not in use; the others give

مفعولُ مفاعيلن مفعولُ مفاعيلْ and مفعولن مفعولُ مفاعيلُ مفاعيلْ

For examples vide P. P. [21].

The Musaddas metre called اخرب مقبوض, one of the 7 Maṣnawí metres,

مفعولُ مفاعلن مفاعيلْ [ or فعولن ]

admits likewise of a Taskín and becomes

مفعولن فاعلن مفاعيلْ [ or فعولن ]

This metre on account of its frequent occurrence is distinguished by a separate name and called اشتر. The Maṣnawís entitled Tuḥfatul 'Iráqain, the Lailí Majnún of Niẓámí, the Nal Daman of Faiszí are full of such Ashtar verses; nevertheless many writers on prosody have mistaken them. Thus the compiler of the Persian Dictionary entitled Ghiás ullughát—a useful book although full of errors traceable to the fact that the author is an *Indo*-Persian writer—has the following remark on p. 324, where he speaks of the metre

مفعولُ مفاعلن مفاعيلْ [ or فعولن ] —

بدان كه گاهي درين وزن حرف ساكن در مقابلهٔ حرف متحرّك واقع شود جائز باشد چنانكه درين مصرع * ع * چون رخصتهاى بو حنيفه تاى رخصت كه ساكن است در مقابلهٔ متحرّك واقع گشت * و در بيت فيضي * بيت *

## III. The 24 Ruba'í Metres.

A'ghá Aḥmad 'Alí chooses as his fundamental form

مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولْ .........................(I).

which deviates least from the metre called Hazaj-i-muṣamman-i-makfúf-i-maḥdzúf, having only فعولن instead of فعولْ.

As for مفاعیلن we get by قبض the ziḥáf مفاعلن [vide P. P. 16], the above fundamental form is first changed* to

مفعولُ مفاعلن مفاعیلُ فعولْ,.........................(II).

Observe that مفاعلن is only used instead of the *first* مفاعیلُ.

If the Taskín takes place between مفعولُ مفاعیلُ, we get مفعولمْفاعیلُ = مفعولن مفعولُ = مفعولم فاعیلُ, because فاعیلُ and مفعولُ are *metrically* controvertible, each having 5 consonants, 3 vowels and 2 jazms.

Again if the Taskín takes place between مفاعیلُ and مفاعیلُ, we get مفاعیلمْفاعیلُ = مفاعیلن مفعولُ. If the Taskín takes place between مفاعیلُ فعولْ, we get مفاعیلفعولْ = مفاعیلن فاعْ. If theTaskín takes place between مفعولُ مفاعلن we get مفعولمْفاعلن = مفعولن فاعلن. Lastly if the Taskín takes place between مفعولُ فعولْ, we get مفعولن فاعْ.

It is also clear that in (I) *three* Taskíns, viz. between the 1st and 2nd, feet, the 2nd and 3rd, and the 3rd and 4th, are possible ; and in (II) *two* only, viz. between the 1st and 2nd feet, and the 3rd and 4th. Moreover several Taskíns may occur together. As by the rules of Persian poetry we may substitute فعل for فعول, we get instead of (I) مفعول مفاعیل مفاعیل فعل (I*a*).
and for (II.)......................مفعولُ مفاعلن مفاعیلُ فعلْ,..... .............(II*a*).
The following synopsis will shew that the forms (I) and (II) give 24 metres, and NO MORE. Let $T_1$ stand for the Taskín between the 1st and 2nd, $T_2$ for the Taskín between the 2nd and 3rd, and $T_3$ for the Taskín between the 3rd and 4th feet ; the following metres are possible

| | | | |
|---|---|---|---|
| Metre 1. | I | Metre 7. | I with $T_2$ and $T_3$. |
| 2. | I with $T_1$. | 8. | I with $T_1$ and $T_2$ & $T_3$. |
| 3. | I with $T_2$. | 9. | II |
| 4. | I with $T_3$. | 10. | II with $T_1$. |
| 5. | I with $T_1$ and $T_2$. | 11. | II with $T_2$. |
| 6. | I with $T_1$ and $T_3$. | 12. | II with $T_1$ and $T_3$. |

* I have deviated from the A'ghá's order of the metres.

| | | | |
|---|---|---|---|
| Metre 13. | *Ia*. | Metre 19. | *Ia* with $T_2$ and $T_3$. |
| 14. | *Ia* with $T_1$. | 20. | *Ia* with $T_1$ & $T_2$ & $T_3$. |
| 15. | *Ia* with $T_2$. | 21. | II*a*. |
| 16. | *Ia* with $T_3$. | 22. | II*a* with $T_1$. |
| 17. | *Ia* with $T_1$ and $T_2$. | 23. | II*a* with $T_3$. |
| 18. | *Ia* with $T_1$ and $T_3$. | 24. | II*a* with $T_1$ and $T_3$. |

From this table it is clear that no other combinations can be formed. The arrangement of the 24 metres as given by Ágha Ahmad 'Alí on p. ٨ depends upon the first foot, which is either مفعول (akhrab) or مفعولن (akhram). According to *his* order we have then

| | | | |
|---|---|---|---|
| Akhrab 1. | I | Akhram 13. | I with $T_1$. |
| 2. | *Ia*. | 14. | *Ia* with $T_1$. |
| 3. | I with $T_2$. | 15. | I with $T_1$ and $T_2$. |
| 4. | *Ia* with $T_2$. | 16. | *Ia* with $T_1$ and $T_2$. |
| 5. | II. | 17. | II with $T_1$. |
| 6. | II*a*. | 18. | II*a* with $T_1$. |
| 7. | I with $T_3$. | 19. | I with $T_1$ and $T_3$. |
| 8. | *Ia* with $T_3$. | 20. | *Ia* with $T_1$ and $T_3$. |
| 9. | I with $T_2$ and $T_3$. | 21. | I with $T_1$ & $T_2$ & $T_3$. |
| 10. | *Ia* with $T_2$ and $T_3$. | 22. | *Ia* with $T_1$ & $T_2$ & $T_3$. |
| 11. | II with $T_3$. | 23. | II with $T_1$ and $T_3$. |
| 12. | II*a* with $T_3$. | 24. | II*a* with $T_1$ and $T_3$. |

As in the fundamental Rubá'í metre (I) فعول and فعل are preceded by a vowel, viz. the dhamma of مفاعيل, فاع and فع must always be preceded by ن ; again as مفاعلن occurs in the 2nd foot only, فاعلن can likewise only stand in that foot.

If we make use of our western division into long and short *syllables*,* we get the following simple table for the 24 Rubá'í metres—

* I mean what the Persians would call syllables, if they had that notion, i. e., words of the form

دش count as —
داش as — ⏑
دشت as — ⏑
داشت as — ⏑ ⏑

} except at the end of a hemistich, when they count as —. This I have expressed in the following table by the sign =.

In the middle of a verse the last 3 words are to be pronounced in scanning *dáshă, dăshtă, dáshătă.*

by Ṭúsí; but it appears to have found no favour with the innumerable writers on prosody who used his Mi'yárulash'ár. Generally speaking the Taskín corresponds to what according to our western rules of prosody we would call a contraction of two short syllables into one long syllable, e. g., the exchange of a — ⏑ ⏑ for a — —.

Ṭúsí says :—

از جملهٔ تغیّرات عام که به شعر فارسي خاص است یکے آن است که هر کجا سه حرف متحرّك متوالي افتد تسکین اوسط روا دارند و در یك وزن محرّك ومسکّن باهم بیامیزند * واین حکم مطّرد است الاّ آنجا که مانعے افتد مثلا باشدکه بحربسبب تسکین در بدل افتد چنانکه درین وزن که فعلاتُ فاعلاتن اگر عین فعلاتُ مسکّن کنند تا این وزن شود که مفعولُ فاعلاتن و هریك از بحرے دیگراست * پس تسکینے که مقتضي اشتباه بود نشاید * ونیز باشد که شاعر حرکات و سکنات را نظامے التزام کند مثل قصیده مبني باشد در تکرار این وزن که مفتعلن مفعولن وتسکین عین مفتعلن آن نظام را باطل گرداند * پس درین موضع هم نشاید * وبر قاعدهٔ لغت پارسي آنست که بیشتر تغیرات مستعمل را در همه ابیات که بر وزنے گویند بیک نسق استعمال کنند بخلاف عادت تازي‌گویان چه این لغت احتمال اختلاف بسیار نکند * وچون در اصول اوزان پارسي سبب ثقیل و فاصله مستعمل نیست توالئ سه متحرّک اصلي نباشد بل بسبب تغیّرے سابق بود و آن چنان بود که ساکن سبب خفیف بیفتد و متحرّکش مجاور دو متحرّک و وتد مجموع افتد تا سه‌متحرّک متوالي شود وچون چنین بود تسکین اوسط تسکین حرف اوّل وتد باشد وما این تغیّر را تسکین نام نهادیم *

"Regarding the more general changes peculiar to Persian metres, I may mention that whenever a foot contains 3 consecutive mutaḥarrik consonants, the taskín of the middle consonant is allowable, and poets may in the same metre promiscuously use muḥarrak [i. e., without the taskín] or musakkan [i. e., with the taskín] feet. This law holds as long as there is no obstacle. But when e. g., the Taskín produces a total change in a metre, as فعلاتُ فاعلاتن [a Ramal metre, vide P. P. 46], which by Taskín would become [فَعْلاتُ فاعلاتن i. e.] مفعولُ فاعلاتن [a Muszári' metre, vide P.P. 68], the Taskín is not admissible; for in such cases there would be an ambiguity. Poets have also to look to a systematic order in the vowels and jazms of a verse; e. g., when a qaçídah has the metre مفتعلن مفعولن [Sarí', vide P.P. 83], the Taskín مفتْعلن, i. e., مفعولن, would destroy the systematic order alluded to. Hence in this case also the Taskín is inadmissible, especially as it has become a rule in Persian uniformly to employ in all verses of a poem established changes. The great difference indeed between Arabic and Persian poets consists in this, that the latter allow very few deviations.

As in the fundamental feet of Persian prosody [مفاعیلن, مستفعلن, مفعولاتُ, فاعلاتن, فعولن, vide P.P.] neither sabab-i-ṣaqíls nor fáçilahs occur, three consecutive mutaḥarriks are properly speaking impossible; but they may occur *after a change* [e. g., when the fundamental فاعلاتن is changed to فعلاتن, where the ف, ع and ل are 3 consecutive consonants with vowels]. Thus when the sákin consonant of a sabab-i-khafíf [e. g. the alif of the sabab فا in فاعلاتن] falls away and its mutaḥarrik [the ف] joins the 2 mutaḥarriks [ع and ل] of a watad-i-majmú' [علا], the middle of the 3 mutaḥarriks [ع], i. e., the first consonant of the watad, may become a sákin. This change I have called *Taskín*."

On examination of the various changes of the fundamental feet in Persian we find that the Taskín as recommended by Ṭúsí is possible in the following ziḥáfs—

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| فَعِلاتن | by Taskín | فعْلاتن | or | مفعولن |
| فَعِلاتُ | | فعْلاتُ | or | مفعولُ |
| فَعِلن | | فعْلن | | |
| فَعِلان | | فعْلان | | |
| مفتَعِلن | | مفْتعلن | or | مفعولن |

These Taskíns occur in almost every metre which has the above feet. As however these contractions had already received technical names, e. g., شعث, قطع, &c., Ṭúsí did not succeed in inducing the prosodical writers after him to adopt his comprehensive view and his general term "Taskín." Khalíl's "ipse dixit" is not easily overruled.

In the above ziḥáfs the contraction occurs *within* a foot. The author of this book has extended Ṭúsí's Taskín to the contraction of syllables belonging to two feet; e. g., مفعولُ مفاعلن — — ⏑ ⏑ — ⏑ — is contracted to مفعولم فاعلن — — — — ⏑ —, and مفعولن فاعلن substituted for it as a more euphonic expression. In this *innovation* lies the value of Ágná Aḥmad 'Alí's treatise. He has succeeded in reducing the 24 apparently very confused Rubá'í metres to one fundamental form, from which the rest may be derived not only with the greatest ease, but also without the slightest burden on the memory. The metrical treatises known to me are most insufficient on this subject; many writers leave out these metres altogether, or give, as Ṭúsí has done, a few only; others give a *tree*, as Saifí; some give circles as the Ḥadáiqul balághat; and many give them full of errors, as the Chihár Gulzár, Dr. Forbes' Persian Grammar, Gladwin's Dissertations, &c.

" The critical Ṭúsí who died in A. H. 672 [A. D. 1274] has the following remark in the chapter in which he explains the following Murabba' metres of the Baḥr-i-Hazaj—

1. A Murabba' metre in which the last feet of each hemistich are sálim [ مفاعيلن ]

اکنون که چنین زارم    برمن نکني رحمت
مفعولُ مفاعيلن    مفعولُ مفاعيلن

" Now that I complain so much, thou hast no compassion on me." Both hemistichs are equal to one hemistich of the Muṣamman form [Vide P. P. 19].

2. Where the last feet of each hemistich are maqçúr [مفاعيل], but the first foot of the second hemistich is not akhrab [مفعولُ, but makfúf مفاعيلُ]

من بے تو چنین زار    تو از دور همي خندي
مفعولُ مفاعيل    مفاعيلُ مفاعيل

" Without thee I weep so much ; thou laughest at me from afar."

3. Where the last foot of the first hemistich is sálim [مفاعيلن], and that of the second maḥdzúf [فعولن]

چندین چه کني تنبل    ما را چه فریبي
مفعولُ مفاعيلن    مفعولُ فعولن

" Why dost thou practise deception ; why dost thou deceive me ?" The remark to No. 1 applies also to Nos. 2 and 3, [i. e., in this case also the two hemistichs are equal to one hemistich of the Muṣamman form ; but the words چنین زار in No. 2 would then be مفاعيلُ, not مفاعيل].

4. Where the last feet in each hemistich are maḥdzuf [فعولن]

ای یار گرامي    آخر تو کجائي
مفعولُ فعولن    مفعولُ فعولن

" O honoured friend, where art thou ?" This Murabba' distich is not equal to a hemistich of any Muṣamman form. This is the shortest Hazaj metre.

5. Where the last foot of the first hemistich does not stand in the caesura, the last foot of the second hemistich being فعول

یکباره چنین جاهـــل وخونخواره مباش
مفعولُ مفاعيلُ مفاعيلُ فعول

" For once be not so dull and cruel !"

6. Where there is no caesura, the last foot being فعل

داني که دل از تو نـــشود سیر مرا
مفعولُ مفاعيلُ مفاعيلُ فعل

"Thou knowest that my heart does not become tired of thee."

7. Where there is no caesura, the last foot being فاعْ, and the foot before مفاعيلن

مشتاب برفتن ضـــنما لختي باش
مفعولُ مفاعيلُ مفاعيلن فاعْ

"Don't hurry off, beloved; stop a moment."

8. Where there is no caesura, the last foot being فعْ

داني كه دلم سير ز تو كي گردد
مفعولُ مفاعيلُ مفاعيلن فعْ

"Thou knowest whether my heart can get tired of thee."

"The last four Murabba' metres, Nos. 5, 6, 7 and 8, are in reality *one*, and the same as a Rubá'í metre. [Ṭúsí looks therefore upon مفاعيلُ فعولْ and مفاعيلُ وعلْ ⏑ — — ⏑ ⏑ — in Nos. 5. and 6. as metrically the same as مفاعيلن فعْ and مفاعيلن فاعْ ⏑ — — — — in Nos. 7. and 8.]. Hence in reality the 8 Murabba' metres may be reduced to 4 [viz. 1; 2 and 4 which do not essentially differ; 3; and 5, 6, 7, 8]."

"Modern* poets do not use those of the above 8 metres which are equal to one miçra' of the Muṣamman form [ i. e., Nos. 1, 2 and 3]; but the older poets use them with rhymes in each hemistich. And they looked upon the hemistichs as distichs, as was done with the Murabba' metres of the Baḥr-i-Rajaz or such Arabic verses which are *mu'aqqad*, i. e., have no caesura. This is the reason why the ancients looked upon a Rubá'í as consisting of four distichs, and why they used the term "Chihárbaití," in Arabic "Rubá'í," and thought four rhymes necessary. Modern poets having altogether discarded Murabba' metres, the above 8 metres went likewise out of fashion. Hence that which was formerly considered as a distich came afterwards to be looked upon as a hemistich; and hence also the term *Dubaití* was used instead of *Rubá'í*, and the third hemistich lost the rhyme and was called خصي khaçí *castratus*."

A Rubá'í with four rhymes is called رباعي مصرّع Rubá'í e muçarra'.

## II.—On Taskín (تسكين).

Taskín is a grammatical term which means "putting a sukún or jazm in the place of the vowel of a consonant," i. e., changing a mutaḥarrik consonant to a sákin consonant. As a prosodical term it was first recommended

* Now considered *classical.*

# AN INTRODUCTION

TO

# Á'GHÁ' AḤMAD 'ALÍ'S RISÁ'LAH-I-TARÁ'NAH,

BY

H. BLOCHMANN, M. A.

---

ABBREVIATIONS.—P. P. refers to my work on "The Prosody of the Persians;" *q* stands for ق ; *sz* for ض, *dz* for ذ ; ḥ for ح, ṭ for ط ; ç for ص.

## I.—DEFINITION OF A RUBÁ'Í.

By Rubá'í رباعي (plural رباعيات, in Persian *without* the Tashdíd, from the Arab. رباعيّ *consisting of four*) the Persians denote a short poem of a certain metre and consisting of four hemistichs, i. e., of two distichs, of which three hemistichs, viz. the first, second and fourth, rhyme. Among old poets we find occasionally Rubá'ís with four rhymes. The Rubá'í unlike the ghazal or *love poem*, is not restricted to a particular subject matter. In every good Rubá'í the fourth hemistich, or the whole distich, is either elevated (بلند), or witty and striking (لطيف), or epigrammatical (تيز) ; the first three hemistichs merely introduce the happy thought of the fourth. This is elegantly expressed by the verse of Mírzá Çáib quoted on page ١٦ (metre Ramal)

از رباعي بيت آخر ميزند ناخن بدل     خطّ پشت لب بچشم ما ز ابرو خوشترست

*the last verse of a Rubá'í drives the nail through the heart ; the line above the lip is in my opinion better than the eyebrow*"—the two eyebrows being compared to the two upper, and the two sides of the moustache to the two lower hemistichs of a Rubá'í.

For Rubá'í we meet occasionally with the names *Chihárbaití* چهاربيتي, *Dubaití* دوبيتي, and *Taránah* ترانه. An A[illegible]ic form دبيت *dubait*, plural دبيتات, without a wáw, occurs likewise.

The contradiction in the terms Dub[illegible] Rubá'í is best explained by the note extracted by the author from the Mi'yár ulash'ár by Naçír uddín of Ṭús, page ۴, l. 13, of which I subjoin a translation.